



بازگشت شهید خموشی به خانه

پنجم آبان دو واحد گشت انتظامی که برای حفظ امنیت به شهرستان نقتان اعزام شده بودند، در مسیر برگشت به پاسگاه انتظامی، در کمین جانیپاکران توربوست قرار گرفتند. در این درگیری، «اتن ا کارکنان انتظامی و سربازان وظیفه پاسگاه انتظامی گوه‌روکه شهرستان نقتان، به شهادت رسیدند و شهید مشهدی، ستوان اول، «مهدی خموشی‌علی‌آبادی»، افسر کادر فرجا، در فرماندهی استان سیستان و بلوچستان، نیز یکی از آن‌ها بود که در حال انجام وظیفه به درجه رفیع شهادت رسید. دیگر شهید خموشی دیروز از مهدی مشهد تا حرم مطهر امام‌زاده (ع) با حضور پرشور مردم مشهد، شهادت سپرد و بعد از طواف در حرم مطهر امام‌هشتم (ع)، در قطعه شهدای بهشت‌زاده (ع) به خاک سپرده شد.

عکس: محسن بخشنده/شهرآرا



سکته مغزی پس از سکته قلبی، دومین عامل مرگ و میر ایرانیان است

منبع: ایسنا

جوی سرگشته‌ای به دریا ریخت

درباره آیت... حاج سید حسین موسوی شاهرودی، فقیه و عالم فقید که هشتم آبان ۱۳۶۸ در حرم مطهر رضوی به خاک سپرده شد



آزادہ چشمہ سنگی

می داد. اما دلش آرام نمی گرفت. این همه کساده ای این حوزه به روزگار و مشق علم و سرگذشت بود که حالا در روزگار شیشه و ظلم و حکومت و غربت اسلام، دست روی دست بگذارد و بنشیند کنج خانه، روزهای رفت مسجد بالا بخواند و مشهد و بیس از اقامه جماعت، مشکلات و ابهامات مردم را بر تاق و تفتی می کرد. روزی که حاج محمد کافی به خواستگاری دخترش آمد، نگاه به رزبه خانوادگی اش انداخت. در خاندان عجب طوبی و خدمت به اسلام، موروثی را عیال احمد، حاجی طلبه زاده بود که به او شیرین یزدی و نجابت ستودنی در رفتار و کردارش، اصل سید حسین را به از سر نوشت دخترش ایمن می کرد. اما هنوز جنبش های انقلابی، او نیز همای

حاج احمد، در یخبوجه انقلاب قدم برمی داشت
از هر فرصتی برای حضور در میدان مبارزات
سیاسی و اجتماعی بهره می برد. آنرا از جاذبه های
سیاسی و فرهنگی و تشکلات برپا برپا می فرماید می زد.
پایه پای عامه مردم در راهپیمایی ها شرکت
می کرد. کسی نبود که از شیفگی سید حسین
شاهرودی به امام خمینی بی خراش باشد. اعتقاد
داشت بنیان گذار انقلاب، هدیه های از سوی
خدا به میزبان است. یمن سال ۵۷. آت...
موسوی شاهرودی در حالی به شرکانه پیروزی
انقلاب پیشانی شکر بر زمین می گذاشت که هفت
پایه پیش از آن، داماد خود حاج احمد کافی را در
پیران از تقدیم مکتب انقلاب کرده بود.

سوم / مشهد / رواق دارالسیاده
 پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آیت‌الله...
 موسوی شاهرودی همچنان رسماً خیر و
 رکت در شهر بود. به سبب براندازی حکومت
 اسلامی، آموزش برای رشد و توسعه مراکز آموزش
 اسلامی فراهم بود. حالا و نه فقط از مسیر
 تربیت شاگردان مبارکه که با رجعت به زادگاه
 خود روستای ابرجس-گام تازه‌ای در جهت
 خدمت به اهالی روستا برمی‌داشت. ابرجس
 مهد عالمان فاضل، حالا با عنایت سیدحسین،
 سامان تازه‌ای می‌گرفت. بنای مدرسه علمیه
 ابرجس به همت او احیا شد. کلنگ مسجد مراد
 و شاکتکار و وساطت او زمین خیر و بسیاری
 از امکانات و خدمات در زمان حیات آیت‌الله...
 موسوی شاهرودی در این روستا فراهم شد.
 درنجام، هشتم آبان سال ۱۳۶۸ پس از تحصل
 یک دوره طولانی بیماری و کسالت، پیکر این
 عالم فرزانه پس از یک تشییع باشکوه و شایسته،
 در سایه امام روف^(ع) جایی در حجره فراشا به
 واقع در دارالسیاده حرم مطهر به آغوش خاک
 سپرده شد. چنان‌که جویباری از ابناءشراهی
 ابرجس به دریای بیکران بارگاه امام روف
 فرو می‌ریخت و از سوی دیگر به قامت
 ارشاهای پرشمار از دل خطه نام‌آور،
 رس به آسمان بلند می‌کرد.



جامع الشرائط بود. در حوزه‌های علمیه شیعه، داشتن چندین اجازه اجتهاد، به خصوص از بزرگان، نشانه قوت علمی اجازه‌گیرنده بود. خلاصه سید حسین موسوی شاهرودی نیز پس از سال‌ها تحصیل نزد آیت‌... حاج سید محمود شاهرودی و آیات غلام سیدابوالحسن اصفهانی و افاضه‌الدین عراقی، موفق شده بود تصدیق اجتهادش را از هر سه استاد کسب کند. به این ترتیب عزم بازگشت به وطن کرد. بنا داشت فصل تازه‌ای از زندگی علمی‌اش را در جاهد در مکتب اسلام دنبال کند. اما کسالتی مزمن در دوران جوانی، دست و پا را برای تدریس در حوزه‌های علمیه بسته بود. او اصرار بر برخی دوستان، به شکلی محدود به گروهی کوچک در منزلش درس

یکم/ شاه‌رود/ روستای ابرج
روستای ابرج را به جویبارهای پرشمارش می‌شناختند که آبیشاره‌ها سرازیر می‌شد و راهش را می‌گرفت از میانه‌ده می‌گذشت و درختان ارس یکی یکی در حاشیه رودخانه‌ها در علم می‌کردند. ابرج، جغرافیای حاصلخیزی دارد. بومیانش زاینده و آدم‌های بلنداند. ابرس‌های روستای ابرج، گاه سرهواشی را بلندند و گاه عالمانی جاودانه که سرهواشی و معرفت در دل روستا می‌شدند. آیت... سید حسین موسوی شاه‌رودی هم جویباری قاری از دل همین روستا بود، جایی که علم فضل در میان دانش، اژیته‌ایاواجادی می‌شد. سید حسین هم مثل بسیاری از کودکان روستا، سوراخش به حوزه علمیه شاه‌رودی، مایه‌ای راه، میل خودش بود، می‌توانست به ابرج برگردد و همان‌جا ماندگار شود، و به رسم کندها راهی‌اش، پیشه‌ای چون نمدالی‌ان درانبل کند یا رواله‌نیش را جمع کند بیاید مشهد برای ادامه تحصیل. او با کنش بیاد نیروی علم، می‌آنکه به سمت بازگاه منور رضوی تمایل داشت، جایی که پیش از او عمو ی بزرگوارش، حضرت آیت... حاج سید عباس شاه‌رودی، رحل قامت افکند و بد و حضورش، ابرس‌های حسین به شهر می‌بود، پس نشست پای درس عمومیش سید عباس، اشتیاقش به درس و قدم‌ماتی تمامی نداشت. سطوح حوزه را یکی پس از دیگری سپری و خوانی را عاشقانه وقف علوم اسلامی می‌کرد. مقصد پس از مشهد، بازگاه مکتوبی المارمکتوب^(۲) بود.

دوم / مشهد / مسجد بالاخیابان
 رسم بود هر محصلی در حوزه علمیه به مقام
 شایسته‌ای از علم فقه دست می‌یافت، رسیدن
 او به درجه اجتهاد را در قالب تصدیق کتبی
 نواهی دهند. این سبب اجازه اجتهاد برای
 شخص مذکور به سبب مقبولیت علمی،
 اجازه استنباط احکام شرعی از متون دینی
 دارد. حکم اجتهاد در گرو تأیید استادان

واعظ محبوب شهر، داماد سید موسوی شاهرودی بود

بود. محسن حسام‌مظاهری در اثر خود «کتاب کافّی» می‌نویسد: «کافّی یک آخوند مرده‌ی بود، روحانی که زندگی‌اش در مثلث «مدرسه، منزل، مسجد» محدود نمی‌شد. او که لایه‌ی لایه مردم و در متن اجتماع است. این در متن اجتماع بودن به او ویژگی «دین» می‌دهد؛ دیدن مردم. آخوندی که در واقع تنها یک سانی از مجموع سائیکان اجتماع مسکونی یا پای‌آرتمان نیست؛ (به‌سمایه، است) که همه محل او را می‌شناسند و او هم لایه‌ای تا همان شعاع اجتماع منزل از هر طرف. همه محله‌ای هایش را به اسم می‌شناسد و از کار و بارشان اجمالاً

خبر دارد.

مفاهمی کافی رایج، آخوند اجتماعی، می خواند،
یک فرد عام المنفعه که خوب می دانست از یک
روحانی مردمی و محبوب. خیلی کارها برمی آید.
اینکه فقط به فکر آنچه بالای منبر می خواست
بگوید. نبود. به پایین منبر به کشورش، به شهرش،
به مخاطبش و به همشهری و جوانان محله اش
هم فکر می کرد. به دردها هاشان، زخم هاشان.
نیاز هاشان. هر جا نیاز به کمک بود و کاری از
دستش برمی آمد. در بیک نمی کرد هیچ. داوطلب
هم می شد؛ از جمع آوری کمک و ارسال برای

به مردم خشک‌سالی زده سیستان تا کمک به
 آن‌ها از نظر زلزله‌زده‌های جنوب خراسان، از اسکان بیش از
 ۲۰ هزار ایرانی رانده شده از عراق تا کمک مالی به
 شیعیان و سادات عربستان، از احداث درمناگاه‌در
 دهلران و گرگان و ممشهد و زرنجان تا عبادت
 ازمایسمان و رفتن به ملاقات زندانیان. مظاهری
 می‌نویسد: «هم‌خود یک تنه هم کمیته امداد بود.
 می‌پزستی، می‌خواستی، می‌خواستی، می‌خواستی»
 چهار سازندگی و ستاد امر به معروف و نهی منکر
 احمد کافی در سی‌ام تیرماه ۱۳۵۷ به طری
 مشکوک در یک حادثه رانندگی درگذشت.



مرحوم احمد کافی، از مبارزان انقلابی مشهد، داماد آیت‌... سید حسین موسوی شاهرودی

ابرسج؛ قلب شاہرود

کتاب «ابر سنج: مهذب بزرگان»، به قلم حسن کوثری، درباره موقیبت جغرافیایی، طبیعت، خلق و خوی اهالی، طوائف، وضعیت روحانیت و مساجد روستای ابر سنج در شاهرو است. در این کتاب صدو هشتاد و چهار صفحه‌ای که در مشهد منتشر شده است، علمای بزرگ دینی این روستا همچون مرحوم آیت‌الله... حاج آقا حسین موسوی شاهرو دی... به تفصیل معرفی شده‌اند.



نسل عصیانگر



سید محسن موسوی زاده

همه دهه های گذشته، از مدرسه گرفته تا دانشگاه ما فکر می کردیم بهترین دانشجو کسی است که بپاید، گوش دهد، بنویسد و بخواند و امتحان پس دهد. او باید لوح خوش را در خانه می گذاشت و مانند لوح سفیدی وارد کلاس می شد تا هرآنچه استاد صلاح می دانست، بر روی آن بنگارد. اگر هم گاهی جرئت اظهار نظر به خود می داد، احتمالاً جواب با اجملات سنگینی با رنگ و بوی تحقیر یافت می کرد.

نمیدانند و نظر ایشان را بگویند. اما اکنون برخی از دانشجویان نسل جدید که بیشتر معروف به نسل زد شده است، دیگر تحمل مغفل بودن را ندارند. همین دلیل به گونه‌ای به‌مخلف سعی می‌کند خود را با نظم حاکم بر کلاس‌های درس نشان دهد. گاهی با کل کل کردن با استادان واهی هم با بی تفاوتی در برابر مباحث درسی. همه این کارها را انجام می‌دهد تا به استادان بگوید جای من در کلاس‌های تو، خالی است. اگر خواهی ذهن و روح در کلاس‌های تو باشد، نتوانم بایدن. من وجودم را با تمام نقات هابی که

کار سبب شد نسلی ظهور کند که ترجیح بد ساکت و منفعل باشد تا نمره بگیرد و با مدرک از دانشگاه خارج شود. در تمام ای گذشته، ملاک خوب بودن دانشجویان به بودن فرو کاسته بودیم. اما در همان زمان م مانند تشنه ای که در پی آب می دود، می خواستیم در کلاس ها فعالانه عمل

دارم، به رسمیت بشناسی تا بعد بتوانیم با هم یالوگ برقرار کنیم. اکنون که دانشجویان این مام، راه ما می دهند که نظم موجود بر کلاس ها را یگر نرمی تابند، ما مدرسان باید در شیوه های ریس خود در برابر تغییر منعطف باشیم؛ زیرا راه کلاس ها به شیوه همیشگی، دیگر دشوار است!

کوتاهی بلافاصله رفته سر ادامه تدریس و سعی کردم فضای به وجود آمده را کنترل کنم، با این حال ذهنم به شدت مشغول شد. همین دانشجویان در کافی شاپ یا دورهمی هایشان برنشاط و سرزنده هستند اما به کلاس درس می‌آیند، رسیدن، باید آن‌ها را به زور حضور و غیاب و نمره و تهدید به حذف درس، به کلاس کشاند. به باورم جواب درس دوستی این است که نسل جدید درس دوستی نیست! همه فکر و ذهنش شده است فضای مجازی و حاضر

در زمان تدریس عادت دارم راه بروم. آن روز که در حال راه رفتن در کلاس و تدریس اندیشه سیاسی غرب بودم، بحث اندیشه یونان باستان بودن آن قدر غرق موضوع ارائه شده بودم که گویا در حال راه رفتن در خیابان های آن شهرم. همان طور که در حال راه رفتن در کلاس بودم چشمم به یکی از دانشجویان افتاد که در حال کشیدن نقاشی بود. دقت و ظرافتش در ترسیم نقاشی چنان بود که متوجه می شدی در آن لحظات، تمام ذهنش محو نقاشی کردن است.

نیست رنج و مشقت درس خواندن و علم آموزی
 را تحمل کند. این جواب ها در بهترین حالت،
 یک نوع رفع تکلیف از خود است؛ مانند فردی
 که به مشکلی برمی خورد و آسمان را
 ریشمان بافی می کند تا نشان دهد چرخ روزگار
 با او سر ناسازگار دارد. اما وقتی که بیشتر
 تأمل می کنیم، جواب چیز دیگری است. در

با صدای بلند گفتیم: «نقاشی ات بدک نیست»
می توانی در کنار علوم سیاسی روی نقاش شدن
هم حساب باز کنی.» تا وقتی که این جمله را
نگفته بودم، کلاس آرام بود. وقتی دانشجویان
صدایم را شنیدند، رو برگرداندند که از چندوچون
ما چرا باخبر شوند. همین که به عقب نگاه کردند،
صدای خنده آنان کلاس را تکان داد. بعد از مکث